

# مشقتهای عشق

نُه داستان برگزیدهٔ معاصر

کلر دیویس و...

ترجمهٔ  
مژده دقیقی



انتشارات نیلوفر

## فهرست

۷	یادداشت مترجم
۱۱	جان ادگار وایدمن
۱۵	وزنه
۳۵	آلن گرگانوس
۳۷	پدر توی دفتر کارش است
۶۱	کلر دیویس ۱
۶۳	مشقتهای عشق
۸۹	پیتر پیدا
۹۱	داستان یک پرستار
۱۲۹	جرج هارار
۱۳۱	قطار ۵:۲۲
۱۴۳	چیترا دیواکارونی
۱۴۵	خانم داتا نامه‌ای می‌نویسد
۱۷۳	آیزاک باشویس سینگر
۱۷۵	کلید
۱۸۹	آلیس مونرو
۱۹۱	پل معلق
۲۲۱	کاترین شانک
۲۲۳	باغچهٔ مادرم

## یادداشت مترجم

در سال ۱۳۷۹، مجموعه‌ای از داستانهای برگزیدهٔ معاصر با عنوان اینجایم آدم‌ها این‌جوری‌اند به ترجمهٔ این قلم توسط انتشارات نیلوفر به چاپ رسید که، به رغم ناشناخته بودن نویسندگان این داستانها در ایران، با استقبال خوانندگان روبه‌رو شد. این اقبال انگیزه‌ای شد تا به انتخاب و ترجمهٔ مجموعهٔ دیگری از داستانهای برگزیدهٔ معاصر بپردازم.

داستانهای مجموعهٔ حاضر، به غیر از یکی از آنها، هر یک به نوعی در فاصلهٔ سالهای ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱ به عنوان داستان برگزیده انتخاب شده‌اند. آن یک داستان هم - یعنی داستان «کلید» نوشتهٔ آیزاک باشویس سینگر - به عنوان بهترین داستان سال ۱۹۷۰ در مجموعهٔ بهترین داستانهای کوتاه امریکایی قرن با ویرایش جان آپدایک آمده است. داستانهای «وزنه»، «داستان یک پرستار»، و «پل معلق» برندهٔ جایزهٔ اُ. هنری شده‌اند. آلیس مونرو، علاوه بر آنکه برای داستان «پل معلق» مقام سوم جایزهٔ ادبی اُ. هنری را در سال ۲۰۰۱ به دست آورده، جایزهٔ ویژه‌ای نیز برای یک عمر دستاورد حرفه‌ای دریافت کرده است. سایر داستانها از مجموعه‌های بهترین داستانهای کوتاه امریکایی سالهای ۱۹۹۹ تا ۲۰۰۱ انتخاب شده‌اند.

در کتاب حاضر هم به استثنای یکی دو نام - یعنی سینگر و شاید مونرو - کمتر نامی برای خوانندهٔ ایرانی آشناست. بعضی از نویسندگان داستانهای این مجموعه در سرزمین خود معروف و شناخته شده‌اند و برخی تازه از گرد راه

## وزنه

مادر من وزنه بردار است. منظورم را که می فهمید. به عقیده او، بهترین نقشه‌ها، خوشایندترین آغازها، یک جوری به گند کشیده می شوند. خیلی بد است که زندگی آدم را پروار کند فقط برای آنکه برگردد و او را ببلعد. چه رسد به آدمهایی مثل مادر من که زندگی پوست و استخوان نگهشان می دارد، روزی یک تکه شان را می کند، هر بار یک گاز ظالمانه کوچک با دندانهای تیز، طوری که غذا دوام بیاورد و دوام بیاورد. به عقیده مادرم، زندگی با آدم شوخی ندارد، برای همین وقت و نیروی فراوانی صرف می کند تا برای روز مبدا آماده شود. برای آنکه قوی بماند وزنه بلند می کند. این وزنه ها هالتر یا دمبل نیستند؛ هرچند بیشتر آدمهایی که با آنها سروکار دارد، مخصوصاً پسرهای احمقش، عین دمبل اند. وزنه هایی که او برمی دارد بار مشکلات است، مشکلات بچه هایش، همسایه هایش، مشکلات شما. هر مصیبتی که بر سرش آوار شود یا در خیرها جار بزنند، مادرم پیکر نحیفش را زیر آن می چپاند. آن وزنه را محکم می گیرد، بالا می برد، نگه می دارد. به خدا قسم، گاهی صدای جیرجیر و ناله عضلاتش را زیر بار آن خروارهای نامرئی می شنوم.

باید می دانستم، چون من یکی از بارهایی هستم که شانه هایش را خم کرده. او من سنگین بی غرضه را بی قید و شرط دوست دارد. پیش از آنکه به دنیا بیایم، ماما دوستم داشته، تا ابد، تا وقتی مرگ جدایمان کند. من هرگز پسر عزیز در دانه کيس دیگری نخواهم بود، در نتیجه او مقصر است، تقصیر اوست، مگر نه، که هیچ کدام